

## ۲. تباری مثله‌شدگان

البته، هراس افکنی هم برای خود وجهه‌ای دارد. قدرت از **هاله‌ای** برخوردار است که هیپتوتیزم می‌کند. هر میرزا قشمشم تازه از راه رسیده‌ای، هنوز از کمسیون آتالی<sup>۱</sup> که به ریاست اش منصوب شده بیرون نیامده به سیمای ابوالهول درمی‌آید و سست‌مایگی اش نشانه‌ی **استادی** او وانمود می‌شود. خود استالین هم، که عکس اش روی جلد مجله‌ی تایم ۱۹۳۹ چاپ می‌شود، دیگر آن بچه‌ی با پاهای انگشت‌پرده‌ای و بازوهای قناس نیست که تا سر حد مرگ کتک می‌خورده است، **گرچه هنوز هم همان بچه است**. در اردوی مقابل، آلن دولس Allen Dulles، مرد سرویس‌های سری آمریکا در طول هشت دوره‌ی ریاست جمهوری، همان رئیس سازمان سیا که **کندی** دخلش را درآورد و او هم متقابلاً دخل کندی را درآورد، حالا که خانم‌بازی می‌کند ناگهان دیگر آن بچه‌ی پاچنبری گذشته نیست. این موضوع در مورد کوچک‌ترین «رئیس»ها، از رئیس کارگاه گرفته تا رئیس کابینه، صدق می‌کند. سلسله‌مراتب اجتماعی سلسله‌مراتب رازآمیزی و تحریف است. و پس از همین رو سلسله‌مراتب **مثله‌شدن** حسی هم هست. برای آن که تحریف رازآمیزانه ملکه باشد بایستی که کوری شاه باشد. حتا یک ثانیه از چنین جهانی ممکن نمی‌بود اگر آدم‌ها می‌توانستند آنچه را کافکا در آن دیده بود ببینند. «همه‌ی ما چنان زندگی می‌کنیم که انگار حاکم مطلق ایم. نتیجه‌اش **گداشدن ماست**. [...] اضطراب از مرگ فقط نتیجه‌ی زندگی ناکام است. نشانه‌ی پشت کردن به زندگی است. [...] این دیدارهای بزرگ سیاسی، در سطح قهوه‌خانه‌ها است. آدم‌ها آن‌جا خیلی و با صدای خیلی بلند حرف می‌زنند تا هرچه کمتر چیزی بگویند. یک لالی کرکننده است. تنها چیز جالب و حقیقی در آن‌ها انعقاد معاملات پشت‌پرده است که کسی هیچ حرفی از

آن نمی‌زند.<sup>۲</sup>» (گوستاو یانوش، گفتگو با کافکا، ۱۹۶۸). از آن زمان، یک قرن ویرانی به‌قدر کافی نشان داده که کافکا، تقریباً به‌تنهایی، چقدر درست می‌دیده است. آنچه باید در صدرِ مسائل هر کسی باشد این است که دستیابی خود را به آزموده‌های حسی‌اش به رخمِ اوضاعِ سنگربندی کند. و چه بهتر که در این تمایل مضاعف افراد دست یاری به هم دهند امری که هیچ مغایرتی ندارد با این که هر کس زندگی‌اش را برحسبِ زمزمه‌های برخاسته از زیرزمینِ دربسته‌ی وجودش هدایت کند. آری، قطع‌عضو و مثله‌شدگی هرگز مانع از حسکردهای برآمده از شیخِ عضوِ قطع‌شده نبوده است. نظمِ اجتماعیِ حاکم اکنون بیش از هر زمان دیگری همینِ تباریِ مثله‌شدگان است تباریِ عینی، ساختاری، خودجوش، جهان‌شمول. نوعی مثله‌شدگیِ مبارزاتی حتا به تاریک‌ترین داده‌های علم‌گرا<sup>۳</sup> به شیوه‌ی ایلون ماسک<sup>۴</sup> Elon Musk هم رخنه کرده است. انگار برای این‌ها ضرورت مطلق دارد که شر [بلا و آسیب]‌شان را اشاعه دهند. شری که از زمان‌های دور می‌آید و از همان سال ۱۹۳۳ می‌شد دم بدخیم آن را حس کرد وقتی نمایشگاه جهانی شیکاگو، با نام یک قرن پیشرفت و ترقی، این شعار را برای خود برگزید: «علم کشف می‌کند، صنعت به کار می‌بندد، انسان خود را تطبیق می‌دهد». به نظر می‌رسد همان نیروی محرکه‌ی جنون‌آمیز به لگدکوب کردن هر گونه توانِ حسّانی [حساسیت] اکنون موتورِ مخفیِ شتاب‌گیریِ فناوری‌های جاری است. آزمندیِ سبعانه‌ی مالی و خواستِ ایجاد انقیاد نیز بر همین پایه عمل می‌کند. کافی است حرف‌های لین جونو Lin Junyue، نظریه‌پردازِ چینیِ سیستمِ اعتبار اجتماعی موسوم به سزام<sup>۵</sup> Sésame را بشنویم، وقتی توضیح می‌دهد که «اگر شما این سیستمِ اعتبار اجتماعی را می‌داشتید هرگز با جنبش جلیقه‌زرها مواجه نمی‌شدید». کافی است حرف‌های مارک زوکربرگ Mark Zuckerberg، یا یووال هراری Yuval Harari، یا بیل گیتس Bill Gates را بشنویم. آنچه به‌به و چه‌چه‌گویی

رسانه‌ای در این جور آدم‌ها می‌ستاید، الزام اجتماعیِ معیوب‌بودن و کژاندامی است. آن‌ها را نابغه، دوراندیش، جسور، و به‌خصوص هوشمند می‌نامند. و گواه این امر را موفقیت‌شان می‌دانند. حال آن‌که اصلاً چنین نیست، آن‌ها فقط **ناقلا و حقه‌باز** اند. در واقع تمام موفقیت‌شان در این بوده که حقه‌بازی‌شان را هوشمندی جابزنند. به کار بردن اوصافی چون شیطان‌های نوین در مورد آن‌ها اعتباری مبالغه‌آمیز بخشیدن به آن‌هاست، مگر این که به یاد بیاوریم که شیطان هیچ خصلتِ جذابی ندارد: تنها ذلتی است پیش‌پافتاده و حرمانی وجودی. آنچه به این‌ها ریخت و قیافه‌ای فرازمینی می‌دهد نه از برتری‌شان بلکه از نقصانی درونی منشاء می‌گیرد. اگر این همه زور می‌زنند تا «به انسان بیافزایند» از آن روست که انسان را فقط به صورت مثله‌شده می‌شناسند، و می‌خواهند این مثله‌شدگی را **قطعی و نهایی** سازند. اگر این همه در تکاپو هستند از آن روست که گمان می‌کنند کمبودشان حدس‌نازدنی است پس می‌توانند آن را **تبدیل** به **قدرت** کنند. خلاء‌ای که در دل دارند آن‌ها را سیری‌ناپذیر ساخته است. هیچ چیز نمی‌تواند به آن‌ها این حسکرد را بدهد که براستی زنده‌اند و زندگی می‌کنند. وسواس و سماجت‌شان در حاکم‌بودن بر زندگی دیگران و مدیریت آن به همین علت است. آن‌ها **insecure over-achievers** بیش‌فعالان ناامنی هستند که نمی‌دانند مقیم کجایند و این دو حالت علت و معلول یکدیگر اند. وانگهی این موضوع را در خلوت با کمال میل می‌پذیرند. از این نظر، حقه‌بازی‌شان همپای کمبودشان توسعه یافته است. همه‌ی وسواس فکری‌شان پیرامون مغز، علوم شناختاری و نوروهاگرهی از کارشان نمی‌گشاید: مگر هوشمندی دل و قلب است انسان این را همیشه می‌دانسته است. هوشمندی از مغز می‌گذرد، از شکم می‌گذرد، اما در قلب مأوا دارد. زیرا قلب مگر مشارکت در جهان، آمادگی تأثیرپذیرفتن از آن و متقابلاً تأثیرنهادن بر آن است.

اما تصرف کردن ثروت جهان برای آن‌ها کافی نیست، علاوه‌براین از

دل‌آسودگی کسانی که توسط آن‌ها سلب‌مالکیت شده‌اند برآشفته می‌شوند. کینه‌توزی‌شان به فقیران بی‌انتهاست.

کافی است فقیران هنوز جرأتِ زندگی کردن، باهم جمع شدن و حتا سوراخ‌سازان راه‌انداختن داشته باشند تا عیشِ تصرفِ جهان بر جهان‌خواران منغص شود.

این که سرویس‌های خصوصی امنیتی آن‌ها را دربرگرفته است کم‌شان است: از امکانِ دائمی فروریزی درونی نیز در هراس‌اند چگونه در برابر محافظان‌شان از خود محافظت کنند؟

رؤیاهایشان چیزی جز رشته‌ای دراز و درهم‌تنیده از بدترین سناریوهای نیست.

آن‌ها در رعب و وحشت از تبهکاری‌های خویش به سر می‌برند.

آنچه را که بر سرمان آورده‌اند هرگز بر ما نمی‌بخشند.

آن‌ها بی‌وقفه بر پروژه‌های data for good و اجلاس‌های tech for good همچون اقداماتی برای دفع بلا می‌افزایند. این بی‌نواها گمان می‌کنند «برای خوبی» و «به‌راستی»<sup>۶</sup> این‌جایند.

اگر چنین می‌بود همه می‌دانستند و این‌ها دیگر نیازی نداشتند که آن‌ها را این‌گونه علم کنند و به رخ بکشند.

با رسیدن به چنین نقطه‌ای، دیگر این پرسش بیهوده است که آیا این‌ها توطئه می‌چینند یا نه، این ۱ در صدی که ۴۸ درصد ثروت جهان را در اختیار دارند، که همه‌جا با مدارس، اماکن و آدم‌های یکسان سر و کار دارند، روزنامه‌های یکسان می‌خوانند، برای مُدهای یکسان غش می‌کنند، در گفت‌وگوهای یکسان و احساس یکسانی از برتریِ موروثی‌شان غوطه‌ورند.

بدیهی است که هوای یکسانی استنشاق می‌کنند.<sup>۷</sup>

بدیهی است که توطئه می‌بافند.

برای این کار حتا نیازی به دسیسه‌چینی ندارند.

«به زبانِ رک و راست، به نظر ما هیچ چیز خطرناک‌تر از جامعه‌ای نیست که در آن روان‌بیمارها سلطه می‌ورزند، ارزش‌ها را تعریف و تعیین می‌کنند، وسایل اطلاع‌رسانی را کنترل می‌کنند. [...] آن‌ها ما را به بیماران خود تبدیل خواهند ساخت.» (فیلیپ کی. دیک Clans of the Alphane Moon، ۱۹۶۴).

#### پی‌نوشت‌ها

۱. ژاک آتالی، وُدت یا سلبریت‌های تمام‌عیار در عرصه‌ی روشنفکری نمایشی، پرسوناژی پُرنفوذ و مشاور نهاد‌های گوناگون قدرت سرمایه از چپ و راست، از جمله در کمیسیونی به نام خودش.
۲. نقل‌قول جمله‌ها همراه با چند تغییر ویرایشی بر اساس ترجمه‌ی فرانسوی، با استناد به ترجمه‌ی فارسی این کتاب از زنده‌یاد فرامرز بهزاد، نشر خوارزمی، ۱۳۵۲.
۳. در باره‌ی این شخص شخیص در جهان جنون‌آمیز سرمایه، نک. صفحه‌ی ویکیپدیا مربوط به او.
۴. در لغت، به معنی: رمزگشا، اسم عبور، اسم رمز جادویی، هجی‌مچی لاترجی.
۵. اصطلاح انگلیسی worst-case scenarios در عرصه‌ی پیش‌بینی خطرات احتمالی.
۶. دو عبارت pour le bien و pour de bon به قرینه و طعنه به دو اصطلاح انگلیسی و با توجه به کلمه‌ی good آمده است. ترجمه‌ی فارسی این دو اصطلاح تقریبی است. (اگر خیر و راستی را در طیف معنایی good در نظر بگیریم).
۷. یادآوری می‌کنیم که در زبان فرانسوی دو فعل conspirer (توطئه‌چیدن - معنای لفظی: "باهم نفس کشیدن") و respirer (نفس کشیدن) هم‌ریشه‌اند. اگر بخواهیم به‌طور صوری معادلی برای این دو فعل در فارسی تصور کنیم می‌توانیم به دو کلمه‌ی دم و همدم فکر کنیم. عنوان و چشم‌انداز معنایی کتاب حاضر بر اساس همین قرابت معنایی شکل گرفته است، یعنی معنای توطئه‌چینی یا توطئه‌باوری را در تداعی با تنفس مشترک، هم‌نفسی یا هم‌دمی ارائه داده است.